



Characters Features and Their Educational Function in Zakaria Tamer's Children Stories (Case Study: Nasaih Muhmila)



Doi:10.22067/jallv13.i3.87330

Ahmad Lameigiv¹ 

Associate Professor of Arabic Language and Literature, University of Birjand, Iran

Received:11 June 2021 | Received in revised form:27 September 2021 | Accepted:3 November 2021

Abstract

The children literature is the origin of the values and aspirations of a society that must be internalized in the spirit and soul of an important group of people, namely children and adolescents, because they are the future makers of the society. This field of children literature differs greatly from adult literature. One of the most significant of these differences is the elements of the story, because the elements of the children's story must fit into the characteristics, wishes, and talents of the children. Character is another important element in this matter. Examining character's impact on the reader makes the selection of the story more crucial, and introduces suitable and useful stories. With this view, participation in this field of literature becomes feasible only for those who have achieved deep knowledge and understanding of the field. Zakaria Tamer, contemporary Syrian writer, is one of those writers who has succeeded in this area and has created valuable and lasting stories. This study aimed to investigate the element of character in Zakaria Tamer's story collection through a descriptive-analytical method, in order to evaluate and measure their educational role and effect on the audience. The results show that Zakaria Tamer has applied different kinds of characters including human, animal, and natural and artificial phenomena. As seen in Tamer's story collection, Tamer applied one (specific) character in one story and different mixed characters in others. Animal characters showed higher frequency of usage and played a pivotal role among others. This may refer to and be influenced by children's psychological features. Animals are selected depending on their character features. Behind each story, Tamer sought an educational message illustrated through characters' speech and action. Simplifying the speech and action through applying rhetorical feature made the understanding less complex.

Keywords: Children Literature, Character Type, Education, Zakaria Tamer, Story.

¹. Corresponding author. Email: ahmad.lamei2@birjand.ac.ir



زبان و ادبیات عربی، دوره سیزدهم، شماره ۳ (پیاپی ۲۶) پاییز ۱۴۰۰، صص: ۹۷-۷۸

جنس شخصیت‌ها و کارکرد تربیتی آن‌ها در داستان‌های کودک

زکریا تامر (مطالعه موردی: نصائح مهملة)



(پژوهشی)

احمد لامعی گیو^۱ (دانشیار گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه بیرجند، ایران، نویسنده مسئول)^۱

Doi:10.22067/jallv13.i3.87330

چکیده

ادبیات کودک و نوجوان خاستگاه ارزش‌ها و آرمان‌های یک جامعه می‌باشد که باید در روح و جان قشر مهمی از افراد جامعه، یعنی کودکان و نوجوانان، نهادینه شود؛ چراکه آینده‌ساز و امید تعالی جامعه می‌باشند. این حوزه از ادبیات، تفاوت‌های بسیاری با ادبیات بزرگسال دارد؛ چنانکه عناصر داستان کودک باید متناسب با ویژگی‌ها، آرزوها و استعدادهای کودک باشد. تنها کسانی در این بخش از ادبیات موفق خواهند بود که به پختگی و دانش کافی دست یافته باشند. زکریا تامر، ادیب معاصر سوری، از جمله نویسندگانی می‌باشد که در این عرصه توفیق یافته و توانسته است داستان‌های ارزشمند و ماندگاری بنگارد. این پژوهش کوشیده است تا عنصر شخصیت را از نظر جنس شخصیت‌ها، در مجموعه داستانی نصائح مهملة زکریا تامر با روش توصیفی-تحلیلی، مورد مطالعه و مذاقه قرار دهد. نتایج به دست آمده نشان می‌دهد که زکریا تامر انواع شخصیت‌ها را، اعم از انسانی، حیوانی، پدیده‌های طبیعی و مصنوعی، به کار برده است. در برخی از داستان‌ها، یک نوع شخصیت و در برخی دیگر تلفیقی از این انواع به چشم می‌خورد؛ شخصیت‌های حیوانی بسامد بالاتری دارند و نقش محوری را ایفا می‌نمایند. علت این امر را می‌توان در ویژگی‌های روانشناختی کودکان جست. نوع حیوانی که برمی‌گزینند، مطابق با ویژگی‌های شخصیت آن حیوان است. تامر در پس هر داستان، پیام آموزشی و تربیتی مهمی دارد و آنرا در گفتار و کنش شخصیت‌ها می‌پیچد. درک این پیام برای مخاطب، چندان دشوار نیست؛ زیرا استفاده از قیدها و حکمت‌های مندرج در گفتار و کردار شخصیت‌ها، مخاطب را برای فهم پیام، یاری می‌نماید.

کلید واژه‌ها: ادبیات کودک، زکریا تامر، نصائح مهملة، جنس شخصیت، آموزش و تربیت.

۱. مقدمه

گستره ادبیات کودک در هر دوره و جامعه‌ای مورد توجه بسیاری از جامعه‌شناسان و برنامه‌ریزان علوم گوناگون همچون روانشناسی، مشاوره و حوزه آموزش و پرورش بوده است. ارزش و اهمیت فعالیت در ادبیات کودک از این جهت می‌باشد که مخاطبان این حوزه، کودکان و نوجوانانی هستند که از صمیم دل به سراغ داستان و شعر می‌آیند و دنیای خود را با عناصر به هم بافته این آثار، همسو می‌کنند و آن‌را بر پایه‌هایی شکل می‌دهند که این آثار برایشان ترسیم می‌کند. داستان به‌عنوان یکی از بخش‌های اصلی ادبیات کودک و نوجوان است که پیکره‌ای متشکل از اجزایی گوناگون می‌باشد. این نوع ادبی که در جهت نیل به اهداف نویسنده نگاشته می‌شود، چون برای مخاطب ویژه‌ای فراهم آمده، باید حامل صداقت و صمیمیت باشد تا روح راستی و انسانیت را در کودک و نوجوان پرورش دهد.

از جمله اهدافی که برای داستان برشمرده‌اند، عبارت است از: شناخت واقعیت‌ها، مفاهیم و ارزش‌های اجتماعی، فعال کردن و تحریک خیال، تصور و احساسات کودک و درمان برخی اختلالات اجتماعی و روانی (آل شریم، ۲۰۰۴: ۱۲). اجزای داستان کودک و نوجوان باید ملموس و قابل درک باشند تا بتوانند مخاطب را به آرمان و هدف نویسنده، سوق دهد. از مهم‌ترین اجزای داستان کودک، شخصیت می‌باشد که «باید تمامی جوانب مهمش، به صورت واضح و ملموس و متناسب با درک کودک بیان شود تا در ذهن او جای گیرد. شخصیت‌ها نباید نزدیک به هم باشند تا باعث اختلاط شوند و خواننده را سرگردان کنند؛ بلکه باید بین آن‌ها تفاوت‌هایی باشد تا کودک آن‌ها را از یکدیگر تمیز دهد. برای اینکه این دو اصل رعایت شود، باید از تعدد زیاد شخصیت‌ها پرهیز گردد» (نجیب، ۱۹۸۳: ۸۲). کودک با بهره‌گیری از قدرت تخیل و رفتار انتزاعی، خود را در قالب شخصیت قرار می‌دهد و در روند حوادث داستان دخیل می‌کند.

از آن‌جا که این مرحله از زندگی، دوره شکل‌گیری شخصیت در فرد است، پس توجه و پرداختن به بایدها و نبایدهای اخلاقی، مهم به نظر می‌رسد. این موضوع در این زمان، از اهمیت بیشتری برخوردار است؛ زیرا نوجوان از طریق اینترنت، بازی‌های رایانه‌ای، برنامه‌های تلویزیون و ...، به منابع گوناگونی از اطلاعات دسترسی دارد و این امر، بر مسئولیت نویسندگان بیشتر می‌افزاید (رینولدز، ۲۰۱۴: ۱۲۱).

زکریا تامر از جمله ادیبانی است که در دو حوزه ادبیات بزرگسالان و کودکان، فعالیت نمود و آثار ارزنده و ماندگاری به جهان عرضه کرد. بررسی آثار وی در این بخش از ادبیات، آگاهی ما را نسبت به زمینه فکری و فعالیت وی در این حوزه و دلایل ماندگاری آثارش بیشتر آشنا می‌کند.

از آن‌جا که انواع شخصیت‌ها در مضمون و درون‌مایه داستان‌های زکریا تامر متبلور می‌شود، بررسی این عنصر در داستان‌هایش، میزان قدرت هنری وی را بیشتر آشکار می‌سازد. پژوهشگر با بررسی عنصر شخصیت در مجموعه نصائح مهمله زکریا تامر، در پی پاسخگویی به این سؤالات است: ویژگی‌های جنس شخصیت‌ها در این مجموعه کدامند؟ کارکرد آموزشی و تربیتی شخصیت‌های نصائح مهمله چیست؟

با تحلیل و بررسی عنصر شخصیت در نصائح مهملة، به نظر می‌رسد که وی شخصیت‌های انسانی، حیوانات، گیاهان و پدیده‌های طبیعی را در داستان‌های خود به‌کار می‌برد و ویژگی‌هایی را برای هریک برمی‌شمارد که در جهت پرورش و رفتار کودکان مورد توجه است. پژوهشگر بر این باور است که کارکرد این عنصر در زمینه آموزشی و تربیتی در جهت کسب محاسن و دوری از رذایل، قابل مشاهده است.

۲.۱. روش پژوهش

پژوهشگر با روش توصیفی-تحلیلی و استفاده از منابع کتابخانه‌ای، نخست به بیان مبانی نظری از جمله معرفی عنصر شخصیت و جنس آن پرداخته و سپس درباره زندگی زکریا تامر، فعالیت‌ها و آثارش مطالبی بیان کرده است.

۳.۱. پیشینه پژوهش

در خصوص آثار زکریا تامر پژوهش‌های گوناگونی صورت گرفته است و این خود نشان از اهمیت و ارزش آثار وی دارد. به‌ویژه ترجمه‌ای که از این مجموعه داستان، با عنوان پندهای ناشنیده (۱۳۹۶) توسط غلامرضا امامی و رؤوف کرای، انجام شد. شایان ذکر است که بیشتر این پژوهش‌ها، به آثار وی در زمینه ادبیات بزرگسال مربوط می‌شود و تنها تحقیقاتی که در خصوص ادبیات کودک در آثار زکریا تامر و شخصیت داستان‌هایش انجام شده، می‌توان به موارد زیر اشاره نمود:

ابراهیم الجرادى در کتاب زکریا تامر مسامیر فی خشب التوایب (۲۰۱۱) برخی مقالات و پژوهش‌های نقدی را پیرامون زکریا تامر و آثارش جمع‌آوری نمود. در این کتاب مقالاتی در باب سبک تامر، زیبایی‌شناسی آثار وی، زن در کتاب‌های تامر و مقالات بسیار دیگری گرد آمده است.

سمر روهی الفیصل (۱۹۹۵م) در مقاله‌ای با عنوان «الحيوانات المسرجة و مرتکزات القص الثلاثة عند زکریا تامر» به بررسی ساختار عمومی و ارزش‌ها و عنصر خیال در دو مجموعه لماذا سکت النهر و قالت الوردة للسنونو و جایگاه ادبیات کودکان در داستان‌های کوتاه زکریا تامر پرداخته است. وی در این مقاله، به طور کلی به ادبیات کودکان نگریسته است و بر عنصر یا بخش خاصی از آن، تمرکز ندارد.

فاطمه قادری و زینب زارع بیگدلی (۱۳۹۲) در مقاله‌ای با نام «شخصیت پردازی» در داستان‌های کودک زکریا تامر، مطالعه موردی «لماذا سکت النهر؟» و «قالت الوردة للسنونو» نگاشتند و در ضمن آن، سبک پردازش شخصیت‌ها در این دو مجموعه داستانی، مورد بررسی قرار گرفت و با معیارهای شخصیت‌پردازی در داستان‌های کودکان، سنجیده شد و این نتیجه به دست آمد که زکریا تامر در بسیاری از داستان‌های این دو مجموعه، معیارهای ادبیات کودکان را مراعات نموده است.

سامر عبدالرحیم در پایان‌نامه خود با عنوان الشخصیات التراثية في أعمال زكريا تامر القصصية (۱۴۲۲)، انواع شخصیت‌ها را اعم از دینی، تاریخی، ملی و... در داستان‌های تامر برمی‌شمارد و بررسی می‌نماید. این پژوهش به شخصیت‌های انسانی و اغلب در داستان‌های بزرگسالان محدود می‌شود.

امتنان عثمان محمد الصمادی کتابی با عنوان زكريا تامر والقصة القصيرة (۱۹۹۵م) نوشت و پس از بیان زندگی‌نامه تامر، به بررسی محتوا و شکل داستان‌های کوتاه او پرداخت. وی در این پژوهش از عناصر داستان‌های تامر نیز سخن به میان آورد و شخصیت‌ها را با رویکرد تاریخی و ملی مورد بررسی قرار داد.

همان‌طور که مشاهده شد، تلاش‌های پژوهشگران تنها به چند داستان محدود می‌شود. البته این چند مورد محدود نیز تنها به عنصر شخصیت اختصاص ندارد، لیکن این پژوهش با نگاهی دقیق به داستان‌های کودک زکریا تامر در مجموعه نصاب مهمله، در نظر دارد که تصویر جامعی از جنس شخصیت و چگونگی پردازش آن را در داستان‌های این مجموعه، عرضه نماید و نکات آموزشی و تربیتی مرتبط را بررسی کند.

۲. درباره زکریا تامر

زکریا تامر در سال ۱۹۳۱م در منطقه «بحصه» دمشق متولد شد و تحصیلات ابتدایی را در همانجا گذراند؛ اما در سال ۱۹۴۴م پیش از اتمام این مقطع، به دلیل شرایط سخت زندگی و تنگدستی، از تحصیل کناره گرفت و در کارخانه قفل‌سازی و آهنگری بحصه، به مدت دوازده سال کار کرد (حمود، ۲۰۰۰: ۴۷؛ کامبل الیسوعی، ۱۴۳۱، ج ۱: ۳۹۴). چنین رخدادی در آینده این نویسنده سوری، تأثیر مهمی گذاشت؛ چراکه وی از همان دوران کودکی، سختی‌ها و رنج‌های زندگی را تجربه کرد و با افراد دردمند و خواسته‌ها و افکارشان آشنا شد.

زکریا تامر همچنان مطالبی می‌نوشت و منتشر می‌نمود. نخستین داستان‌ش را در مجله «النقاد» به چاپ رساند؛ در سال ۱۹۶۰م به حرفه روزنامه‌نگاری وارد شد (ادیب، ۱۹۸۴: ۱۲۶). تامر مدتی بعد به دلیل شرایط زندگی و وضعیت طبقاتی جامعه، به حزب کمونیست پیوست؛ وی هرچند در همان دهه از حزب جدا شد، اما در این مدت با روشنفکران و ادیبان بسیاری آشنا گشت (عید، ۱۹۸۹: ۵). این آشنایی، در آثار او نیز تأثیر گذاشت و از جمله دلایل ماندگاری و ارزشمندی آثارش، همین غنای علمی و ادبی است که تا حدی تحت تأثیر ارتباط با این قشر فرهیخته بود.

تامر با نویسندگان بزرگی همچون فیلسوف و ناقد فرانسوی؛ ژان پل سارتر (۱۹۰۵م)، فرانتس کافکا (۱۹۲۴م)؛ نویسنده آلمانی‌زبان و آلبر کامو (۱۹۶۰م)؛ فیلسوف و نویسنده فرانسوی که تأثیر بسزایی بر ادبیات جهان داشته‌اند، آشنا شد و مکاتب ادبی مانند اگزیستانسیالیسم (۱)، سوررئالیسم (۲) و امپرسیونیسم (۳) را مورد مطالعه قرار داد که تأثیر این مطالعات گسترده، در آثارش نیز مشهود است. (الصمادی، ۱۹۹۵: ۲۵)

وی مسئولیت‌های بسیاری به عهده داشت؛ از جمله: مدیر تألیف و ترجمه وزارت فرهنگ سوریه (۱۹۶۰-۱۹۶۳)، مدیر مجله «الموقف الأدبی» سوریه (۱۹۶۳-۱۹۶۵)، سردبیر مجله‌های کودک «أسامه» و «الرافع» سوریه (۱۹۶۹-۱۹۶۹).

۱۹۷۰م)، نایب رئیس انجمن اتحاد الکتّاب العرب (۱۹۷۳-۱۹۷۵) (همان: ۲۷) و داوری برخی مسابقات داستانی، مانند مسابقات داستانی روزنامه‌ی دانشگاه لاذقیه (۱۹۷۹م)، روزنامه‌ی تشرین سوریه (۱۹۸۱) و مجله «التضامن» در لندن (فرنی، ۲۰۰۹: ۳۶۵؛ کامبل الیسوعی، ۱۴۳۱، ج ۱: ۳۹۴). تامر در سال ۱۹۸۱م به لندن رفت. در هفته‌نامه «الدستور» مشغول به کار شد و مقالات سیاسی خود را در بسیاری از مجلات مانند التضامن، الناقد اللندیّه حزیران و الدوحه منتشر نمود (الصمادی، ۱۹۹۵: ۲۵).

تامر هیچ‌گاه از مطالعه و نگارش بازماند. وی برای دو طیف کودک و بزرگسال، آثاری را تقدیم جهان نمود. آثار او برای بزرگسالان، بیش از نه مجموعه داستان است: صهیل الجواد الأبیض (۱۹۶۰م)، ربیع فی الرماد (۱۹۶۳م) الرعد (۱۹۷۰م)، دمشق الحرائق (۱۹۷۳م)، النمر فی الیوم العاشر (۱۹۷۷م)، نداء نوح (۱۹۹۴م)، سنضحک (۱۹۹۸م)، مجموعه داستان‌های «اف» (۱۹۹۸م)، الحصرم (۲۰۰۰م)، تکسیر ركب (۲۰۰۲م) و القفد (۲۰۰۵).

تامر از سال ۱۹۶۸م وارد عرصه ادبیات کودک و نوجوان شد. وی در کنار سلیمان العیسی، پیشتر ادبیات کودک در سوریه بودند؛ العیسی در عرصه شعر و تامر در زمینه داستان، سرآمد زمان خود گشتند (بشور، ۲۰۱۲: ۱۶). از جمله داستان‌های تامر در این حوزه، عبارتند از: لماذا سکت النهر (۱۹۷۳م)، البیت (۱۹۷۵م)، قالت الوردة للسنونو (۱۹۷۷م)، بلاد الأرناب (۱۹۷۹م)، عندما یهاجر السنونو (۱۹۸۳م). حضور زکریا تامر در ادبیات کودکان، بعد از دوره‌ای بود که وی با ادیبان و مکاتب ادبی مهم آشنا شد و تجربیات مهمی در زمینه‌های فرهنگی، سیاسی و اجتماعی کسب کرد. پس انتظار آن می‌رود که آثار وی در ادبیات کودک، غنی و سنجیده باشد.

مجموعه نصائح مهملة که تاریخ نگارش آن بر پژوهشگر معلوم نشد، در ۲۰۱۰م به چاپ رسید. این مجموعه دارای ۲۰ داستان کوتاه می‌باشد. هر داستان در یک صفحه نوشته شده و یک صفحه نیز حاوی تصویری از کلیت داستان است که به استناد مشخصات مندرج در کتاب، برای کودکان ۸ تا ۱۲ سال مناسب است. کودک بنا بر ویژگی و استعداد خویش، خود را در جایگاه شخصیت‌ها قرار داده و به تفکر و عمل می‌پردازد. پس توجه به عناصری همچون شخصیت، گام مهمی برای سنجش آثار ادبی و بیانگر اهمیت ادبیات کودک است.

۳. عنصر شخصیت

داستان از اجزاء و عناصر مختلفی تشکیل می‌شود که باید با تناسب و نظم خاصی در کنار یکدیگر قرار بگیرند تا مخاطب را به هدف مورد نظر برسانند. یکی از این عناصر، شخصیت داستان می‌باشد.

شخصیت از مهم‌ترین عناصر تشکیل دهنده یک داستان است و اگر داستان‌نویس شخصیت داستان را به درستی انتخاب کرده و به تصویر بکشد، داستانش موفقیت بسیاری کسب خواهد کرد؛ چراکه داستان‌ها به نام شخصیت‌های اصلی خود مشهور می‌شوند؛ مثل داستان‌های علی بابا که به نام شخصیت اصلی، یعنی علی بابا، شهرت یافت. پس باید در ارائه شخصیت داستان تلاش بیشتری صورت گیرد تا به صورت هماهنگ با حوادث داستان پیش رود و اهداف داستان تحقق یابد. کودک باید شخصیت داستان را زنده و پویا درک کند، به سخنانش گوش فرا دهد،

حرکات و رفتارهایش را ببیند و او را الگویی برای خود قرار دهد، جوانب منفی آن را کنار زده و جوانب مثبتش را دریافت نماید. (حسن عبدالله، ۲۰۰۱: ۲۱۹)

از ویژگی‌های یک داستان خوب آن است که کودک را به همراهی با قهرمانان برانگیزد، به آن‌ها خو گرفته و مانند آن‌ها رفتار کند یا از آن‌ها دوری کرده و خلاف رفتارشان عمل کند، یکی را دوست بدارد و دیگری را دشمن (الحدیدی، ۱۹۸۹: ۱۲۲).

این امر زمانی محقق می‌شود که داستان با محیطی که کودک در آن زندگی می‌کند و ارزش‌ها و افکار جامعه، تجانس داشته باشد. با این وجود، «داستان‌های ترجمه شده از زبان‌های دیگر، به دلیل اینکه از محیطی متفاوت و همراه با ارزش‌های متفاوت آمده‌اند، موفقیت زیادی کسب نخواهند کرد» (بریغش، ۱۴۱۸: ۲۲۰).

یک نویسنده باید شخصیتی را ارائه دهد که کودک آن را دوست داشته و در سطح کودک باشد. یعنی مثل کودک فکر کرده و با محیط برخورد نماید (حسن عبدالله، ۱۹۹۲: ۳۷)، از این‌رو علاقه کودک به شخصیت یک داستان، دلیل روانشناسی دارد؛ زیرا کودک خود را در کالبد همان شخصیت می‌بیند و تصور می‌کند که خود اوست که این کارها را انجام می‌دهد، با زشتی‌ها می‌جنگد و ستمگران را نابود می‌کند و ستمدیدگان را یاری می‌دهد.

به خلق شخصیت‌ها برای خواننده در حوزه داستان که تقریباً مثل افراد واقعی جلوه کنند، شخصیت‌پردازی گویند (میرصادقی، ۱۳۶۷: ۸۳). البته منظور از جلوه واقعی، ملموس و ساده کردن شخصیت است؛ چراکه بسیاری از شخصیت‌های داستان کودک، تخیلی و تمثیلی است و برای نزدیک شدن این شخصیت‌ها به ذهن کودک، باید با ویژگی‌های واقعی توصیف شوند.

از جمله ویژگی‌های شخصیت در داستان‌های زکریا تامر، عمومیت و فراگیری آن است. نام و عنوان شخصیت‌ها نادیده گرفته شده و ویژگی‌ها و کنش‌هایشان بیان می‌گردد. وی در داستان‌های خود، به چگونگی پاگیری شخصیت و گذشته او نمی‌پردازد. بلکه بدون بیان مقدمه، آنرا در داستان جای می‌دهد (الصمادی، ۱۹۹۵: ۹۲). البته این روند در بیشتر داستان‌های او صدق می‌کند نه همه آن‌ها؛ وی در برخی دیگر از داستان‌ها، برای ترسیم بهتر شخصیت در ادراک مخاطب، شمه‌ای اندک از گذشته شخصیت را معرفی می‌نماید که در فهم موقعیت فعلی آن، مهم است؛ مانند صانع الصحاری که در تحلیل محتوای مجموعه، به آن می‌پردازیم.

زکریا تامر در برخی از داستان‌ها، شخصیت‌های تاریخی را فرامی‌خواند؛ هدف وی از این کار، شناخت و یا توصیف زمان گذشته نیست؛ بلکه در پی بیان تحول فکری و موقعیت‌های نادرست تاریخی و تطابق آن با زمان حال و معاصر است (عبدالرحیم، ۲۰۰۱: ۶۶). به عبارتی دیگر، وی با بهره‌گیری از حوادث و شخصیت‌های تاریخی به دنبال آنست تا «تجربیات سیاسی - اجتماعی کنونی را تصویر کند» و این ویژگی آثار او که براساس مکتب سوررئالیسم است، الهام‌بخش بسیاری از داستان‌نویسان عرب بعد از او شد (نیازی و محمدی، ۱۳۹۱: ۱۷۸).

شخصیت‌های داستان‌های تامر، از واقعیت‌ها و طبقات جامعه سرچشمه می‌گیرند و ویژگی‌های واقعی آن طبقات را به همراه دارند (همان: ۹۳). واقع‌گرایی تامر در داستان‌های کودکان او نیز بارز است. وی با ترسیم شخصیت‌های

جاندار و بی‌جان، ویژگی‌های انسانی را در قالب آن‌ها جای می‌دهد تا هم جانب تخیل مخاطب را رعایت کند و هم حقایق جامعه را بیان نماید. به نظر می‌رسد این عملکرد تامل، به‌خاطر رعایت همگونی با ویژگی‌های این مرحله از رشد باشد؛ مرحله‌ای که کودک به‌تدریج از خیال‌پردازی‌های ساده جدا شده و به واقع‌گرایی و قهرمان‌جویی می‌پردازد (الهیتی، ۱۹۷۷: ۳۹).

کودک و نوجوان با مطالعه داستان و آشنایی با قهرمانانش، تلاش می‌نماید تا ویژگی‌های پسندیده آن‌ها را برگیرد و از ویژگی‌های ناپسندشان دور شود؛ مخاطب در پی آن است تا ارزش‌های اخلاقی را در وجود خویش نهادینه نماید و خود را در زمره آن قهرمانان جای دهد (عبدالفتاح، ۲۰۰۰: ۱۱۳).

۴. بدنه پژوهش

شخصیت‌ها در داستان‌های کودکان، به‌طور مطلق خوب یا بد، درست‌کار یا بدکار، ابله یا زیرک هستند؛ زیرا این داستان‌ها کوتاه است و نیز کودکان در سنین پایین، اغلب مطلق‌گرا هستند و شخصیت‌های چند بُعدی را درک نمی‌کنند. عنصر شخصیت که از جمله ارکان داستان‌های کودکان به‌شمار می‌رود، قالبی به‌شمار می‌رود که کودک، خود را در آن شکل می‌دهد و رخدادها را با حضور خود لمس می‌کند. جنس شخصیت‌ها شاید انسان و یا غیرانسان باشد. هریک از این انواع، با ظرافت و روش خاص خود در داستان جای می‌گیرند. اما شخصیت داستان از هر نوعی که باشد، انسان، حیوان و ...، با اعمال، رفتار و گفتار خود، داستان را پیش می‌برد و باعث تغییر و تحول و شناخت و معرفی کامل خویش به خواننده می‌شود (حکیمی و کاموس، ۱۳۹۳: ۶۹).

۴. ۱. تلفیق شخصیت‌ها

آنچه در مجموعه داستان‌های نضائح مهملة بیش از هر چیزی رخ می‌نماید، حضور انواع شخصیت‌های انسانی، حیوانی و غیرجاندار است. تصویر جلد کتاب برگرفته از داستان سماء خضراء است که خود گویای تلفیق این گونه‌های شخصیت در یک داستان می‌باشد. در داستان‌های بحر العصفور، السمک الغبی و القط المتکلم نیز شاهد این هم‌گرایی هستیم.

تامل در داستان سماء خضراء، شخصیت دختر بچه و کبوتر را با تخیل ساده و کودکانه خویش، به تصویر می‌کشد؛ گفتمان دو شخصیت، به نحوی روان و عادی جلوه می‌نماید: «عندما فَتَحَ الطِّفْلُ دَفْتَرَهُ صَبَاحاً فُوجِيَ بِرُویَةِ الحَمَامَةِ نائمةً فی نهائیه صفحۀ بیضاء، وقال... إِنَّ دَفْتَرَهُ لَیْسَ فَنَدَقاً لِلسَّیَاحِ» (تامل، ۲۰۱۰: ۳۴). رویکرد نویسنده نسبت به حوادث تلخ زندگی، آرام‌بخش ذهن و قلب مخاطب است تا فقدان مادر را به‌گونه‌ای کودکانه، بپذیرد و پیوند خود را با جهان واقع حفظ نماید: «قالت الحَمَامَةُ... إِنَّهَا اضْطُرَّتْ إلی النُومِ بعدَ أن أَرَهَقَهَا البَحْثُ عن أمِّهَا الدَّجَاجَةِ... فابْتَسَمَ الطِّفْلُ مُتَعَجِّباً، وقال لِلحَمَامَةِ إِنَّ الحَمَامَةَ هی أمَّ الحَمَامَةِ» (همان)

در داستان‌های «بحر العصفور، السمک الغیبی و القط المتکلم»، شاهد تقابل رویکردها هستیم. در داستان «بحر العصفور» از یک سو حماقت گنجشکی را می‌بینیم که برخلاف ممنوعانش است «إختار الغنَاء لیحر... ظَلَّ مُقْتِعاً بِأَنَّ الغُصْفُورَ الْمُتَعَبَّ یَسْتَطِیعُ أَنْ یَحْطُّ عَلَى ظُهُور الحِیتَانِ وَالدَّلَافِینِ وَالبَحْرِ کَمَا تَخِیْلُهُ حَقلاً أزرَقَ اللونِ مُکْتَظاً بِالأسْمَاکِ الشَّهْیَةِ اللذِیةِ الطَّعمِ» (تامر، ۲۰۱۰: ۲۰) و نتیجه این رفتار و مخالفت با طبیعت و سرشت خویش و عدم توجه به توانایی‌ها و محدودیت‌ها چنین شد «عندما قُبِضَ علیه مُصادفةً وَسُجِنَ فی قَفَصٍ، نَسِیَ البَحَرَ نسیاناً تاماً، وَبَاتَتْ کُلُّ أغانیه تَصْنَعُ إلی بابِ القفصِ» (همان).

تامر در داستان «السمک الغیبی» ماجرای ماهی کوچکی را بیان می‌کند که ماهیگیران را مردانی مهربان می‌دید «فَاتَّهَمَتِ السَّمْکَةُ الصَّغِیرَةُ السَّمْکَةَ الْکَبِیرَةَ بِأَنَّهَا تَظَلُّمُ الصَّیَادِینَ، الْمُحِیِّینَ لِلسَّمْکِ» (همان: ۲۶)؛ استدلال آن ماهی کوچک، موجب تأمل مخاطب و درک بهتر نظام علی و معلولی می‌شود: «لماذا أکره الصَّیَادِینَ وَأُخْشاهم؟! وَقَعْتُ مرَّةً فی شِبَاکِهِمْ فَتَحْصُونِی بِفَضُولٍ وَمَحَبَّةٍ وَأَعَادُونِی إلی المَاءِ» (تامر، ۲۰۱۰: ۲۶). تصور نادرست ماهی کوچک درباره صیاد، بدانجا انجامید که «فَابْتَعَدَتِ السَّمْکَةُ الْکَبِیرَةُ عَنْهَا مُعْتَاطَةً» (همان) دیدگاه شخصیت داستان، تغییر نکرد و در اشتباه خود ماند؛ نتیجه این دیدگاه، گویا چنان واضح است که تامر ادامه روند داستان را به تخیل و فکر مخاطب وامی‌گذارد. این امر، نشانه بدیهی بودن انتخاب نادرست دشمن به عنوان دوست و نیز توجه تامر به تعامل با مخاطب می‌باشد.

داستان «القط المتکلم» روایت گربه‌ای است که فقط برای یک‌روز به سخن درآمد و اهل خانه را شماتت کرد که چرا از غذای خود به او نمی‌دهند. قصاب را فریاد زد و از خساست او شکوه کرد و کودکان بازیگوش را خطاب نمود که ای کاش شما هم دُم می‌داشتید و همان‌گونه با دُم شما رفتار می‌شد. اما همین‌که نزد ممنوعانش رسید و سخن گفت، وحشت‌زده از او گریختند و او را از خود نپنداشتند. تا این‌که فرصتش به اتمام رسید و هر چه به انسان‌ها گفت، ناله همیشگی گربه و بی‌توجهی انسان بود؛ تنها کسانی پذیرای او شدند که سخنش را فهمیدند و ممنوعش بودند (همان: ۳۲). شخصیت اصلی (گربه سخنگو) پیش از رفتار شدن و شکست، راه درست همزیستی با ممنوعانش را برگزید. از سوی دیگر، نویسنده رفتار درست با حیوانات را به مخاطب گوشزد می‌نماید؛ امری که شاید از سوی بسیاری از نوجوانان نادیده گرفته شود.

نویسنده در ضمن عبارات این داستان‌ها، به مخاطبش یادآور می‌شود که باید به ویژگی‌ها، محدودیت‌ها، توانایی‌ها و واقعیت‌های زندگی توجه نمود. حرکت بر خلاف این فطرت و توانایی، نتیجه‌ای جز شکست و پشیمانی ندارد. البته این رویکرد را نباید رویاروی تفکر خلاق و ذهن پویا قرار داد؛ زیرا رویکرد تامر به منزله مقدمه تلاش برای دگرگونی محسوب می‌شود و مخاطب برای تغییر، نخست باید از توانایی‌ها و محدودیت‌های خود آگاه شود.

در داستان «الشمس حکماً» نیز شخصیت غیرجاندار خورشید به‌عنوان داور معرفی می‌شود که مشاجره طاووس، جوجه تیغی و کلاغ را با درایت حکیمانه خود، پایان می‌دهد. مشاجره آن‌ها چنین است که «إدعی کُلُّ منْهم أَنَّهُ

الأجمل» پس تصمیم می‌گیرند خورشید را داور خویش قرار دهند. خورشید نیز هر یک را در نوع خود، زیباترین حیوان معرفی می‌کند و هر سه با رضایت و خرسندی از این حکم، مشاجره را پایان می‌دهند (تامر، ۲۰۱۰: ۱۶). مخاطب با توجه به سخنان و عملکرد سه شخصیت درگیر، در می‌یابد که برتری مطلق در یک فرد جمع نمی‌شود و مطابق حکم خورشید، می‌آموزد که هر کسی در برخی ویژگی‌ها و توانایی‌ها بر دیگری برتری دارد؛ پس فخرفروشی و غرور، امری نادرست و بیهوده است. نکته دیگر، پذیرش حقیقت و فرمان بردن از قضاوت صحیح و راستین است «فَسِرُّ الثَّلَاثَةَ وَكُفُّوا عَنِ الشَّجَرِ». توجه به این نکته، بیانگر ارزش قضاوت و اصلاح جامعه است و قانون‌مداری را به مخاطب گوشزد می‌نماید. (تامر، ۲۰۱۰: ۱۶)

در داستان «منديل أسود في سماء زرقاء» نیز شاهد رویارویی دو رویکرد میان دو شخصیت حیوان و گیاه هستیم. کلاغی که هر بار بر شاخه‌ای از درخت گل می‌نشیند و با افتخار، از رنگ، صدا، پرواز و شجاعت خود می‌گوید. چمن گل نیز از روی خیرخواهی و نصیحت، رنگ زیبای گل‌ها، صدای دلنواز بلبلان، پرواز عقاب‌ها و اوج گرفتن ابرها و بی‌ارزشی کلاغ برای شکار را یادآور می‌شود «لَمْ يُحَاوِلُوا يَوْمًا إِصْطِيَادَ أَيِّ غَرَابٍ». کلاغ هم در نهایت، از آن درخت پرمی‌کشد تا با کسی که رنگش سفید است، نه پرواز می‌کند و نه آواز می‌خواند و نه از چیده شدن اکراه دارد، سخن نگوید: «نَدِمَ لِأَنَّهُ تَحَدَّثَ إِلَى شَجِيرَةٍ غَيُورٍ وَرُءُهَا أبيضٌ، وَلَا تُطِيرُ وَلَا تُغَيُّ وَلَا يَكْرَهُ يَدَ الَّتِي تَقْتَطِفُ وَرَدَهَا» (همان: ۲۴)

سخنان درخت گل یادآور این نکته تربیتی است که خودبرتربینی در تمام جوانب، امری نادرست و ناستوده است. نکته دیگر، جواب‌های بخردانه درخت به کلاغ است؛ پاسخ‌هایی که نه از روی تمسخر و بلکه از سر اظهار حقایق است «تَذَكَّرِ الْبَلَابِلَ وَأَصْوَاتَهَا ... لَا تَسَسَ طَيْرَانَ الصُّقُورِ وَالنُّسُورِ وَالغَيُومِ» بر رفتار کلاغ در این داستان، مورد تأکید است و مخاطب باید به این مهم رهنمون شود که با درک حقیقت و رفتار درست، باید عملکرد خویش را اصلاح کند؛ نکته مهمی که شخصیت کلاغ، بدان توجه نداشت و با شنیدن حقیقت از درخت، در اشتباه خود ماند.

در داستان «الثور الغاضب» نیز یکی از شخصیت‌های اصلی، درخت است. در این داستان، گاوی بدون علت برمی‌تابد تا به کسی در اطرافش، ضربه بزند. نتیجه این ناسازگاری و آزار دیگران، چنین می‌شود که «إِبْتَعَدُوا عَنْهُ هَارِبِينَ بِأَقْصَى مَا يَمْلِكُونَ مِنْ سُرْعَةٍ»، اما او فقط یک درخت را می‌بیند. پس قصد درخت می‌کند. اما درخت از سر دلسوزی و خیرخواهی او را از این کار برحذر می‌دارد و گاو هم با خشم، نصیحتش را به تمسخر می‌گیرد و با شاخش، محکم بر آن می‌کوبد؛ بازخورد این رفتار نابخردانه و عدم توجه به خیرخواهی دیگران موجب آسیب‌زدن به خود می‌شود «فَأَحْسَ فَوْراً أَنَّ مِطْرَقَةً ثَقِيلَةً قَدْ هَوَتْ فَجَاءَتْ عَلَى رَأْسِهِ وَتَرَجَعَ إِلَى الْوَرَاءِ مُتَرْتِحاً مُتَعَثِّرَ الْخُطَى». به درخت وعده دروغین می‌دهد که روزهای بعد به سراغش خواهد آمد و درخت که سردرد گاو را حس می‌کند، توجه نمی‌کند؛ زیرا اطمینان دارد «بَأَنَّ نَطْحَتَهُ الْأُولَى لَنْ تُعَقِّبَهَا نَطْحَةُ ثَانِيَةٍ» (تامر: ۲۰۱۰: ۱۰) نکته بارز در این داستان، زشتی خشم و عدم کنترل احساسات است که پیش از همه، به خود فرد آسیب می‌زند. شخص خشمگین، توجهی به خیرخواهی و اندرز

دیگران ندارد و آن‌را ریشخند می‌پندارد. مخاطب در این داستان پی می‌برد که در حالت خشم، نباید به کسی آسیب زد و تصمیم گرفت.

در حقیقت، تامر با معرفی شخصیت‌ها، دیدگاه خود را نسبت به برخی رفتارها بیان می‌کند. به بیان دیگر، شخصیت‌ها قالبی برای ابراز عقیده و احساس تامر هستند (الجرادی، ۲۰۱۱: ۱۱۳).

داستان «سلحفاة کثیر الأمانی» روایتگر لاک‌پشتی است که از تمسخر دیگران به خاطر سرعت کمش، به ستوه آمده است؛ در نتیجه، پیرامونش را که می‌نگرد، خرگوش، آهو، فیل و خودرو را می‌بیند و هر بار آرزو می‌کند که همانند «آن‌ها باشد؛ اما آن‌ها در پاسخ آرزویش، محدودیت‌ها و نقاط ضعفشان را بیان می‌کنند و توانایی‌ها و موهبت‌های لاک‌پشت را به او یادآور می‌شوند. لاک‌پشت که به سخنان آن‌ها خوب می‌اندیشد، تمام آرزوهایش را دور می‌ریزد و تنها آرزویش این می‌شود که یک لاک‌پشت بماند و به تمسخر دیگران توجهی نکند» (تامر، ۲۰۱۰: ۳۶).

لاک‌پشت با جستجو و دقت در توانایی‌ها و نقاط ضعف خود و دیگران، دچار تحوّل اخلاقی شده و رویکرد درستش را برمی‌گزیند. نکته تربیتی بارز در این داستان، درک توانایی‌های خود است و مخاطب می‌فهمد تا زمانی که توانایی‌ها و ویژگی‌هایش را درک نکند، نمی‌تواند بر محدودیت‌هایش غلبه نماید. جانب دیگر این نکته، پی بردن به محدودیت‌های دیگران است که مخاطب با درک این فهم و شناخت از جایگاه خود، از آن خرسند می‌گردد.

۲. ۴. شخصیت جاندار

شخصیت‌های جاندار بخش اعظم داستان‌های نضاح مهملة را به خود اختصاص داده‌اند که بر این پایه به دو گونه انسانی و حیوانی تقسیم می‌شوند تا پردازش آن‌ها ملموس‌تر و مفیدتر گردد.

الف) شخصیت انسانی

داستان صانع الصحاری روایتگر حاکم ستمکاری است که زمانی، با سربازان سنگدلش، سرزمین پرآب و درختی را تصرف و ظالمانه بر آن حکومت می‌کند. شبی در خواب می‌بیند که درختی بر او فرو می‌افتد و می‌میرد؛ از خواب‌گزارانش، یکی می‌گوید: دشمنی تو را جادو کرده و آن‌را در زیر درختی پنهان نموده است؛ پس باید آن‌را بیابد و از میان ببرد. دیگری می‌گوید: درختان سرزمین زیاد می‌شود و از چوبشان، سود زیادی نصیبان می‌گردد. آن دیگری می‌گوید: حاکم به‌وسیله درختی از بین می‌رود؛ پس در میان درختان راه نرو. پادشاه دستور می‌دهد تمامی درختان را قطع کنند. شب دیگری خواب می‌بیند که در رودخانه افتاده و غرق می‌شود. خواب‌گزارش چنین تعبیر می‌کند که حاکم، با افتادن در آب، می‌میرد؛ پس نباید در نزدیکی رودخانه‌ها قدم بگذارد. پادشاه دستور می‌دهد تمامی رودخانه‌ها را از بین ببرند؛ بعد از آن، خاطرش آسوده می‌شود که مرگ از او دور شده است. اما سرزمینش به صحرا تبدیل می‌شود و در نهایت، از گرما و تشنگی هلاک می‌شود (تامر، ۲۰۱۰: ۴۰).

توجه تامل به ویژگی‌های این مرحله از رشد، سبب شد تا این تنها داستانی باشد که در آن، شخصیت اصلی، انسان قرار گیرد. زیرا کودک در مرحله گذار از تخیل به واقعیت است؛ در نتیجه شخصیت‌های غیرانسانی، نقش بسزا و تأثیر بیشتری در القای پیام نویسنده دارند.

از آنجا که متن داستان با توصیف سربازان حاکم، به سنگدلی و قساوت آغاز می‌شود، مخاطب نسبت به این خصیصه، احساس نکوهش می‌کند. پادشاهی که چنان ستمکار باشد و خود را مسلط بر همه کس و همه چیز بداند، نه خیرخواهی دوستان را درک می‌کند و نه نیرنگ بدخواهان را. فرد ستمکار و جاه‌طلب، حتی مرگ را از خود دور می‌داند و می‌پندارد که می‌تواند بر آن نیز چیره شود. مخاطب با درک تمام این ویژگی‌ها در قالب این داستان، خود را از این اخلاق زشت و ویژگی‌هایی ناپسند آن، پاک می‌گرداند.

ب) شخصیت حیوانی

در بیشتر داستان‌های این مجموعه، شخصیت‌ها از جنس حیوان هستند. اما با این وجود، معرف افراد گوناگونی از جامعه است که کودک با شناخت آن‌ها، نکات تربیتی و آموزشی مهمی را می‌آموزد. از جمله در داستان «الطیور تتعلم السباحة» با شخصیت گنجشک و الاغ آشنا می‌شود. تامل شخصیت گنجشک را چنین ترسیم می‌کند: «صغیر السنّ فُضولیا، کُلّمَا رَأَى حَمِيراً تَنَهَّقَ اسْتَعْرَبَ نَهَيْهَا وَتَسَاءَلَ عَمَّا تَقُولُ». در این داستان، شخصیت الاغ نیز از طریق گفته‌ها او با گنجشک، روشن می‌گردد؛ وی مدعی است «كُلَّمَا نَصَحْتُ أَحَدًا سَخِرَ مِنِّي وَتَجَاهَلَهَا وَلَمْ يَعْمَلْ بِهَا مَعِ أَهْلِهَا دَائِمًا نَافِعَةً مَلَأَى بِالْحِكْمَةِ» گنجشک هم از او خواست تا نصیحتش کند. الاغ متفکرانه گفت: «نصیحتی لکل طائرٍ أن یُسارعَ إلی تعلّم السباحة وإتقانها حتّی إذا وَقَعَ یوماً فی ماءٍ عمیقٍ اسْتَطَاعَ النجاةَ مِنَ المَوْتِ». گنجشک نیز خندید و از او خواست تا به فریادش ادامه دهد و پروازکنان از او دور شد (تامل، ۲۰۱۰: ۸). شخصیت گنجشک معرف نوجوان است که هنوز علت برخی از حقایق پیرامونش را درک نمی‌کند و نیاز به راهنما و هدایتگر دارد. الاغ نیز گویای شخصیت کسی است که ناخواسته، دیگران را به راه اشتباه هدایت می‌کند؛ ویژگی حماقت و ساده‌لوحی الاغ، در این داستان نیز همانند دیگر انواع ادبی، حفظ شده است.

دو نکته آموزشی بارز در این داستان مشهود است؛ یکی کنجکاوی گنجشک که او را به پرسش و پژوهش وامی‌دارد و سبب می‌شود تا علت هر چیز را جويا شود و این امر، روحیه بررسی چرایی پدیده‌ها را در مخاطب برمی‌انگیزد. نکته دیگر، دوری جستن از افرادی است که نابخردانه دیگران را راهنمایی می‌کنند؛ زیرا راهنمایی نادرست و دیدگاه ناصحیح، فرد را به راهی می‌کشاند که خلاف واقعیت است و بارزترین آسیب، گذر زمان و عدم کسب فایده می‌باشد.

داستان تماسیح باجنحه روایتگر گفته‌ها شاهین و تمساح است. تمساح که از پرواز و اوج گرفتن شاهین رنجیده‌خاطر بود، او را از غرور برحذر داشت و عنوان کرد که پدر بزرگ من هم بال داشت. تمساح که تعجب شاهین را دید، گفت: تو هنوز کم سن و سال هستی و هر روز، چیزهایی می‌شنوی که پیشتر نشنیده‌ای. شاهین

کنجکاوانه پرسید: چرا تو آن بال‌ها را به ارث نبرده‌ای؟ تمساح گفت: پدربزرگم شنا کردن را بیشتر دوست داشت؛ پس از بال‌هایش استفاده نکرد و آن‌ها رفته رفته از بین رفتند. شاهین با تعجب، شتابان به پرواز درآمد تا بال‌هایش را از دست ندهد.

تمساح تصویرگر شخصیت فریبکار و حيله‌گری است که تاب دیدن توانایی دیگران و ضعف خود را ندارد و آن را نوعی فخرفروشی می‌پندارد «فصاح به مؤتّباً مغتاضاً ناصحاً؛ لا تکن مغروراً کثیر التّباهي». تصور و برداشت نادرست از رفتار دیگران، امری نکوهیده است که تامر آن‌را گوشزد می‌نماید. تصویر دیگر، در شخصیت شاهین نهفته است؛ پرنده‌ای جوان و زود باور که هر گفته‌ای را باور می‌کند و از شکر نعمت‌هایی که از آن‌ها برخوردار گشته غفلت نموده است «فَدَهَشَ الصَّقْرُ، وبادر إلی الطیران بلهفَةً حَتَّى لَا یَقْدَرَ جَنَاحَیْهِ» (تامر، ۲۰۱۰: ۲۲).

تامر در داستان من الکسلان دو شخصیت را معرفی می‌کند. گاو که با ولع فراوان در حال خوردن علف است تا چاق شود و شیر دهد و گربه‌ای لاغر که خسته از شکار شب، در خواب به سر می‌برد. گربه با صدای گاو از خواب بیدار می‌شود و از او می‌خواهد که مزاحم خوابش نشود. گاو با این‌که تصور نادرستی درباره گربه دارد، عجلوانه قضاوت می‌کند «أَنْتِ قِطَّةٌ كَسَلَى مُحِبَّةٌ لِلتَّوْمِ كَارِهَةٌ لِلْعَمَلِ... لَوْ كُنْتِ نَشِیْطَةً فَعَلَاءً لَمَا كُنْتِ هَزِیْلَةَ الْجِسْمِ ضَعِیْفَةً». گربه اظهار می‌کند که شب‌ها را به شکار می‌گذراند و روزها را می‌خوابد؛ لاغری او نیز نقطه قوتش برای گرفتن شکار است. اما گاو به خوردنش ادامه می‌دهد تا به گمان خودش «أَمْنَعُكَ مِنَ التَّوْمِ وَأُرْغَمَكَ عَلَی الْعَمَلِ». در مقابل، گربه نیز بی‌توجه به صدای گاو، به خوابیدن ادامه می‌دهد (تامر، ۲۰۱۰: ۱۲).

شخصیت گاو، ترسیم قضاوت نادرست از رفتار دیگران است که سبب بازخورد ناخوشایند در روان و رفتار قضاوت‌کننده می‌گردد. عکس‌العمل گربه در نهایت داستان، پیام‌آور این نکته است که توجه و عمل به دیدگاه دیگران، زمانی پسندیده است که در جهت رشد باشد و اگر مانع آرامش و رفتار صحیح فرد شد، نباید به آن عمل کرد؛ بلکه باید به آن برداشت و دیدگاه نادرست، بی‌توجه بود.

داستان آکل الأطباء ماجرای ببری است که خرگوشی را شکار می‌کند و خرگوش برای نجات خود، با زیرکی تظاهر می‌کند از این‌که توسط ببر خورده می‌شود، ابراز خرسندی می‌کند؛ خرگوش، خود را طیب خرگوش‌ها می‌خواند و ظاهراً از سر احترام و محبت، او را نصیحت می‌نماید که بهتر است رفع خستگی کند و سپس او را بخورد تا بیمار نشود و غذایش مفید باشد. ببر می‌گوید: از کودکی آرزو داشتم که طیبی را بخورم. او از این حرف خود سرخوش می‌خندد که چنگال‌هایش سست شده و خرگوش از او می‌گریزد و تصمیم می‌گیرد که طبابت را رها کند.

خرگوش در این داستان، نمایانگر زیرکی و هوشمندی افرادی است که با صبر و درک درست موقعیت، در تلاش هستند تا مسأله خویش را حل نمایند. نکته قابل توجه در پایان داستان، تصمیم خرگوش است که طبابت را کنار بگذارد «لَاذَّ بِالْفِرَارِ مُصَمِّمًا عَلَی هَجْرٍ مِهْنَةِ الطَّبِّ». این تصمیم چنین تداعی می‌کند که وی گرفتاری خویش را از طبابت می‌بیند. این تصمیم با زیرکی خرگوش، قابل جمع نیست و نقطه ضعفی در این داستان به نظر می‌رسد. ببر

نیز بیانگر شخصیت افرادی است که علیرغم برخورداری از قدرت جسمی، از هوش و زیرکی لازم برخوردار نیستند و شاید از افرادی ضعیفتر از خود نیز شکست بخورند. «وَأَعْجَبَ النَّوْمَ بِمَا قَالَهُ، وَأَغْرَقَ فِي الصَّحْكِ، فَتَرَاخَتْ مَحَالِبُهُ الْمُمْسِكَةُ بِالْأَرْبِ». پس توانایی، فقط به قدرت بدنی نیست؛ بلکه به تعقل و تفکر و صبر نیز بستگی دارد (تامر، ۲۰۱۰: ۱۴).

داستان الأمهات گفتمان یک جغد با جوجه‌اش را روایت می‌کند. جوجه جغدی که توان درک برخی رفتارهای خیرخواهانه و محبت‌آمیز والدینش را ندارد. جغد مادر، صدای جوجه را برایش زیباترین صدا ترسیم می‌کند؛ چنان‌که نفرت و دور شدن دیگران را از سر وجد و سرخوشی آن‌ها برمی‌شمارد. همچنین جوجه‌اش را سریعتر از شاهین و قوی‌تر از عقاب معرفی می‌کند. جوجه جغد در نتیجه تمجید مادرش، به آواز خواندن می‌پردازد و مردم را فراری می‌بیند؛ قصد همانندی با شاهین و عقاب می‌کند که می‌فهمد نه سرعت شاهین را دارد و نه قدرت عقاب را. پس مادرش را سرزنش می‌کند؛ اما زمانی که خودش مادر می‌شود، می‌فهمد که «أَمْهَا لَمْ تَخْدَعْهَا وَلَمْ تُقَلِّ لَهَا إِلَّا مَا كَانَتْ تُؤْمِنُ بِهِ».

نکته روشن این داستان، بیان میزان محبت مادر به فرزند است؛ چندان که او را برتر از هر موجودی می‌پندارد؛ توانایی‌هایش را پررنگ نموده و محدودیت‌هایش را توجیه می‌کند «كُلُّ مَنْ يَسْمَعُ صَوْتَكِ الْجَمِيلِ سَيُضْطَرُّ إِلَى التَّمَايَلِ طَرِبًا» (همان: ۱۸). نکته دیگر این است که فرد نباید هر نصیحت و خیرخواهی را بی‌درنگ موجب زیان و نشان از بدخواهی بپندارد؛ مگر زمانی که در همان موقعیت قرار گیرد.

تامر در داستان السنجاب الثرثار گفتگوی سنجاب با درخت گیلاس را بیان می‌کند. سنجابی که قصد خوردن گیلاس دارد؛ اما از ابراز آن شرم دارد و برای مقدمه‌چینی، آن‌قدر درباره‌ی محاسن کم‌گویی سخن می‌راند که درخت از آن به تنگ می‌آید و ابراز نارضایتی می‌کند. سپس سنجاب را نصیحت می‌کند که سخن کوتاه کند و خواسته‌اش را بگوید. سنجاب هم خواسته‌اش را می‌گوید. درخت ابراز خرسندی می‌کند و می‌گوید: افراد زیادی به گیلاس‌هایم حمله می‌برند و بدون اجازه و تشکر، از آن‌ها می‌خورند. وی در تأکید بر ناپسند بودن پرگویی، تنها عیب سنجاب را چنین عنوان می‌کند: بسیار دلیل می‌آورد و زیاده‌گویی می‌کند تا بفهماند که زیاده‌گویی را نمی‌پسندد. سنجاب هم بدون ناراحتی از این سخن، می‌خندد.

نکته بارز آموزشی این داستان، پرهیز از زیاده‌گویی است «حَاوَلْ أَنْ تَتَكَلَّمَ بِإِخْتِصَارٍ وَإِجَازٍ عَنِ السَّبَبِ الَّذِي جَعَلَكَ تَتَكَلَّمُ مَعِيَ» (تامر، ۲۰۱۰: ۲۸). عملی کردن این رفتار، هم سبب آرامش‌خاطر دیگران است و هم موجب رسیدن سریع به مراد می‌شود. زیاده‌گویی نه‌تنها آرامش دیگران را بر هم می‌زند و سبب دور شدن افراد از فرد زیاده‌گو می‌شود؛ بلکه منظور و هدف فرد هم در لابه‌لای سخنان زیادش ناپیدا و مبهم می‌شود و نمی‌تواند منظورش را به درستی به دیگران برساند. نکته دیگر این داستان، کسب اجازه برای استفاده از داشته‌های دیگران است که پی آن، تشکر و قدردانی نیز باید مراعات گردد.

ارزش‌های اخلاقی، نیروی انگیزشی برای رفتار کودک است؛ این ارزش‌ها وراثتی نیستند؛ بلکه اکتسابی می‌باشند. توجه به این دو نکته ما را به این نظر می‌رساند که توجه و تسلط تامل بر این ارزش‌ها، از جمله فنون و مهارت‌های او در خلق آثار برای کودکان است (روحی الفیصل، ۱۹۹۵م: ۷۵).

داستان دجاجتان ذکیتان ماجرای دو جوجه است که هر یک قصد دارد زیرکی خود را به دیگری اثبات کند؛ جوجه اول پیشنهاد مسابقه دویدن می‌دهد و جوجه دوم، این مسابقه را از قدرت جسم می‌داند نه قوت عقل؛ پس پیشنهاد می‌کند که هر کس بیشتر بخورد، او زیرک‌تر است. مادر که شاهد این گفت‌وگو بود، با خنده می‌گوید: بهتر است برای اثبات حماقت با یکدیگر مسابقه دهید. جوجه‌ها با ابراز خوشحالی از این پیشنهاد مادر، از او خواستند که مسابقه‌ای را برای این کار معرفی کند و مادر فقط با تعجب به آنها نگاه می‌کند.

این داستان، ملاک برتری افراد را دانایی آنان می‌داند نه قدرت جسمانی. اما برخی افراد در جامعه هستند که زیرکی را در قوت جسمانی می‌پندارند «الرکض له علاقة بقوّة الجسم ولا علاقة له بالذكاء»؛ مخاطب با توجه به رفتارهای موجود در این داستان، تحریک می‌شود تا از چنین رویکردهای نابخردانه دوری کند (تامر، ۲۰۱۰: ۳۰).

در داستان حمار کثیر النسیان درباره الاغ کوچکی می‌خوانیم که بسیار فراموش‌کار است و حتی پدر و مادرش را گاهی از یاد می‌برد. او را به ریشخند گرفتند و نصیحت کردند که در پی درمان باشد. اما الاغ پیری گفت: این الاغ خوشبخت است؛ چون می‌تواند سختی‌های کار روزانه را از یاد ببرد. الاغ کوچک سرش را به نشانه موافقت تکان داد و سخن آن الاغ پیر را از یاد برد (همان: ۳۸).

عدم توجه به مشکلات و سختی‌های زندگی، از رمزهای شاد زیستن معرفی شده است. هرچند توجه به گذشته و سختی‌هایی که فرد دچارش شده امری لازم است، ولی نباید روند پیش روی او را تحت تأثیر قرار داده و شادی و امید را از او بازدارد.

در داستان الخروف السمین جمعی از اسبان لاغر و تیزپا، از گوسفند فربهی می‌خواهند تا آنان را نصیحتی کند تا آنان نیز فربه شوند و از این همه تکاپوی شبانه‌روز برای غذا، رهایی یابند. گوسفند از بیان نصیحت اظهار عجز می‌کند. اسب‌ها از فربه بودنش در عجب می‌مانند. گوسفند با ناراحتی دست از خوردن می‌کشد و با اظهار تأسف می‌گوید: خدایا! چنان فربه شده‌ام که نمی‌توانم از خطرهای مرگبار بگریزم. اسب‌ها با تعجب از سخن گوسفند، روانه می‌شوند تا غذایی بیابند و فربه شوند و گوسفند هم برای کم کردن وزنش، رهسپار می‌شود (همان: ۴۲).

در این داستان، اسب‌ها بدن لاغر خود را یک عیب می‌پندارند و توجه ندارند که همین لاغر بودن سبب می‌شود تا به راحتی بدون غذا و غذای خود را در هر جایی بیابند. اما توانایی خود را از یاد برده‌اند و فقط محدودیتشان را می‌بینند. از سوی دیگر، گوسفند فربهی را شاهد هستیم که چنان در خورد و نوش است که از مشکلی که دچارش می‌شود، غافل است. او رفته رفته فربه می‌شود و توانایی‌های خود را از دست می‌دهد. اما همین که متوجه می‌شود، تصمیم می‌گیرد این نقص را برطرف سازد. اصلاح خویشتن و توجه به توانایی‌ها، از جمله نکات آموزشی مهم این داستان است که تحوّل اخلاقی و رفتاری این شخصیت را یادآور می‌شود.

داستان الدیک لا یصیح ماجرای خروسی است که از آواز خواندن در صبح، به ستوه آمده و نابخردانه، از مرغ می‌خواهد که دست از تبلی کشیده و به‌جای او، آواز بخواند. اما مرغ که معرف شخصیت خردمند است، او را از آواز خواندن منع می‌کند و یادآور می‌شود که خروس به اختیار خودش، چنین کاری انجام می‌دهد. خروس استدلال می‌کند که اگر آواز نخواند، نه خورشید طلوع می‌کند و نه اهالی جنگل از خواب بیدار می‌شوند. اما مرغ میان این‌ها هیچ ارتباطی نمی‌بیند و خروس را مسئول خود و خانواده‌اش می‌داند. خروس هم بعد از آن، آواز نخواند. اما خورشید طلوع کرد و اهالی جنگل از خواب بیدار شدند (تامر، ۲۰۱۰: ۴۴).

از جمله نکات آموزشی این داستان، توجه به تقسیم مسئولیت‌هاست که باید از جانب افراد مراعات گردد و انتظار مسئولیت خود را از دیگران نداشته باشند. همچون آواز صبح که مسئولیت خروس است نه مرغ؛ همچنین مسئولیت خروس به خانواده‌اش محدود می‌شود و او در برابر دیگر افراد، هیچ مسئولیتی ندارد. نکته دیگر، این است که مخاطب درک می‌کند گذران جهان و عملکرد مردمان، متأثر از وجود افرادی با مسئولیت محدود نیست. همانند طلوع خورشید که با آواز خواندن خروس ارتباطی ندارد و تحت تأثیر آن قرار نمی‌گیرد.

۳. ۴. شخصیت بی‌جان

شخصیت‌های بی‌جان در داستان‌های این مجموعه، بسامد بیشتری از شخصیت‌های انسانی دارند؛ همچنین در لابه‌لای داستان‌هایی که شخصیت حیوان به عنوان محور مطرح می‌شود، جای می‌گیرند. اما در برخی داستان‌ها نقش محوری دارند. از جمله:

در داستان «عشب اُزرق» سه شخصیت چمن، باد و درختان حضور دارند. چمن به‌عنوان یکی از شخصیت‌های اصلی این داستان، این‌گونه معرفی می‌شود «عَذَبَ الْعَطْشُ عُشْبًا ... إِرْتَجَفَ الْعُشْبُ خَائِفًا مِّنْ أَنْ يَفْقِدَ لَوْنَهُ الْأَخْضَرَ الَّذِي كَانَ يَحْرُصُ عَلَى بَقَائِهِ»؛ اما با ریزش باران که درختان به او نوید داده بودند، «فَرِحَ الْعُشْبُ وَ شَكَرَ لِلْمَطَرِ كَرَمَةً». باد، شخصیت اصلی دیگر، موجودی حسود و خودشیفته است؛ «فَاغْتَاظَتِ الرِّیَاحُ مِنَ الْعُشْبِ لِتَجَاهُلِهِ أَنَّهَا هِيَ الَّتِي جَلَبَتِ الْغُيُومَ ... وَنَصَحَتْهُ سَاخِرَةً ... وَالْبَحْثُ عَنِ لَوْنِ آخَرَ جَمِيلٍ يَلِيقُ بِهِ كَاللَّوْنِ الْأَزْرَقِ» رویکرد چمن درباره امکاناتش، رضایت و خشنودی است: «ظَلَّ الْعُشْبُ مُصْرَبًا عَلَى لَوْنِهِ الْأَخْضَرَ مُتَمَآخِرًا بِهِ» (تامر، ۲۰۱۰: ۶). تامر، نتیجه حسادت را ناکامی و رنج حسود می‌داند. بخشنده‌گی باران و وزش باد و صبر و امید درختان، بیانگر طبیعت حقیقی این عناصر است که در داستان نیز محفوظ مانده است.

مخاطب درمی‌یابد که امید، نیرویی است که فرد را قوت می‌بخشد تا مسیر انتخابش را طی نماید. امیدبخشیدن به دیگران نیز مانند زنده کردن قلب‌های مرده است. در مقابل، رفتار نابهنجاری معرفی می‌شود که مخاطب را به دوری از آن تحریک می‌کند. حسادت و کینه‌توزی، سبب بسیاری از اعمال ناشایست می‌شود. مانند باد که از حسادت، قصد ریشه‌کن کردن چمن را می‌کند.

نتیجه

در حوزه ادبیات کودک و نوجوان، معیارهایی برای فعالیت وجود دارد که باید رعایت گردد؛ چراکه مخاطب این بخش، کودکان و نوجوانانی هستند که آرزوها، خواسته‌ها و استعداد‌های خود را در قالب داستان و شعر می‌یابند. پس تنها نویسندگانی در این بخش موفق خواهند بود که این معیارها را رعایت نمایند. زکریا تامر برای مدتی در ادبیات بزرگسالان به فعالیت پرداخت و در این حوزه صاحب آوازه گردید. وی در سال ۱۹۶۸ وارد حوزه ادبیات کودک و نوجوان شد و به نگارش داستان‌هایی با مضامین گوناگون پرداخت. در داستان‌های وی، شخصیت به‌عنوان یک عنصر مهم مورد توجه است که با معیارهای شخصیت‌پردازی سنجیده می‌شود.

با بررسی و تحلیل جنس شخصیت‌های داستانی زکریا تامر، روشن گشت که وی از انواع شخصیت‌های انسانی، حیوانی، گیاهی، پدیده‌های طبیعی و مصنوعی بهره برده است. شخصیت انسانی در این مجموعه، از بسامد کمتری برخوردار است؛ به‌ویژه زمانی که به‌عنوان شخصیت اصلی داستان مطرح می‌شود. البته در برخی دیگر از داستان‌ها، این نوع شخصیت در لابه‌لای انواع دیگر جای می‌گیرد و در این حالت، نقش و نمود کمتری دارد؛ اما باز هم در محور داستان تأثیرگذار است.

پدیده‌های طبیعی و مصنوعی، همچون درخت، دریا، چمنزار، قفس ماشین و ... بیش از شخصیت انسانی به چشم می‌خورد؛ این نوع از شخصیت‌ها نیز در روند داستان، اغلب جان می‌گیرند و حضور مؤثری در محور و پیام داستان دارند؛ هر چند در موارد معدودی، همان نقش و عملکرد جهان واقع را حفظ می‌کنند.

بیشتر نوع شخصیت در داستان‌های این مجموعه، به شخصیت‌های حیوانی تعلق دارد. حتی در بسیاری از داستان‌هایی که شخصیت‌های گوناگونی حضور می‌یابند، نقش اصلی داستان بر عهده حیوانات است و روایتگر و منتقل کننده پیام داستان هستند. به نظر می‌رسد که علت این امر در ویژگی‌های مخاطب نهفته است؛ از یک‌سو نصیحت و اندرز غیرمستقیم، تأثیر بهتر و سریعتری در فرد دارد و از سوی دیگر، کودک بنا به ویژگی‌های دوره رشد خود، از تفکر انتزاعی برخوردار است و جهان را در قالب پدیده‌هایی درک می‌کند که خلاف واقع جلوه می‌کنند؛ بدین معنا که رفتار و سلوک انسانی را در قالب‌های غیر انسانی، بهتر و عمیق‌تر درک می‌نمایند. نکته مهم این‌که حیوانات در این داستان‌ها، همان خوی و سلوک عمومی در انواع دیگر ادبی را دارند که بدان مشهور شده‌اند.

هیچ‌یک از انواع شخصیت‌ها، ویژگی‌های ماوراءالطبیعی ندارند. حتی در مواردی که شخصیت‌های حیوانی و بی‌جان، نقش اصلی را در داستان دارند، ویژگی‌های انسانی را به خود می‌گیرند و امری مافوق تصور کودک در این داستان‌ها، به چشم نمی‌خورد. یعنی تامر، شخصیت‌ها را به‌گونه‌ای ملموس و قابل درک توصیف می‌کند. در نتیجه، کودک در تحلیل شخصیت داستان دچار سردرگمی و خستگی نمی‌شود و به‌راحتی به شخصیت داستان و رفتار و گفتار او احاطه می‌یابد.

شخصیت‌های این مجموعه از هر جنسی که باشند، نمایانگر جهان واقع و مردم پیرامون کودک هستند و فکر و قلب کودک را پرورش می‌دهند. تامر در ضمن پردازش شخصیت‌ها و چیدمان عناصر دیگر داستان‌هایش، پیام‌های تربیتی و آموزشی را به مخاطب القا می‌نماید. وی دوری از رذایل و رفتارهای نابهنجار همچون غرور، نیرنگ، ناامیدی را در قالب شخصیت‌ها می‌ریزد و مخاطب را با زیان‌ها و نتایج ناخوشایند آن‌ها آشنا می‌کند؛ تامر در موازات این عملکرد، فضایل و رفتارهای بهنجار مانند درک توانایی‌ها و محدودیت‌ها، تلاش برای اصلاح خود، دوری از افراد نابخرد و ... را معرفی می‌نماید و با بیان نتایج خوشایند و فواید این رفتارها، کودک را به آراستگی به این موارد، تشویق می‌نماید.

مشخصه بارز شخصیت‌پردازی تامر، استفاده از قیدها در توصیف شخصیت‌ها می‌باشد. یعنی وقتی از شخصیتی نام می‌برد یا قصد بیان جمله‌ای از زبان شخصیت را دارد، از قیدهایی استفاده می‌کند که آن شخصیت را معرفی می‌نماید و هدفش را بیان می‌کند؛ قیدهایی مانند: خشمناک، با تمسخر، از روی مهربانی. این امر، سبب تسهیل در درک پیام و محور داستان می‌شود.

پی‌نوشت

۱. اگزیستانسیالیسم یا هستی‌گرایی (Existentialism) مکتب فلسفی است که در اواخر قرن نوزدهم توسط فردریش نیچه و کی‌یر گگور تأسیس شد. در این مکتب، اندیشیدن فلسفی با موضوع انسان آغاز می‌شود نه صرفاً اندیشیدن موضوعی (ملکیان، ۱۳۹۴: ۶۰).

۲. سوررئالیسم یا فراواقع‌گرایی (Surrealism) به طور رسمی در سال ۱۹۲۲ م از فرانسه آغاز شد. بنیان‌گذار این مکتب، آندره برتون، یکی از اهداف آن را آشتی میان واقعیت و رویا برای رسیدن به یک واقعیت مطلق یا فراواقعیت معرفی نمود (سید حسینی، ۱۳۵۷: ۴۱۹ و مابعد).

۳. امپرسیونیسم یا دریافت‌گری (Impressionnisme) به جنبشی هنری در اواخر قرن نوزدهم اطلاق می‌شود که می‌کوشد تا انعکاس واقعیت در ذهن را بازآفرینی کند.

کتابنامه

۱. ادیب، عزت. (۱۹۸۴م). *أعضاء اتحاد الکتاب العرب في القطر السوري و الوطن العربي*. دمشق: إتحاد الکتاب العرب.
۲. بریغش، محمدحسن. (۱۹۹۶م). *أدب الأطفال (أهدافه، سماته)*. الطبعة الثانية. بیروت: مؤسسة الرسالة.
۳. بشور، نجلاء نصیر. (۲۰۱۲م). *أدب الأطفال العرب*، بیروت: مرکز دراسات الوحدة العربیة.
۴. تامر، زکریا. (۲۰۱۰م). *نصائح مهمة*. الطبعة الأولى. بیروت: دار الحدائق.
۵. الجراي، إبراهيم. (۲۰۱۱). *زکریا تامر مسامیر في خشب التوايیت*. دمشق: اتحاد الکتاب العرب.
۶. الحديدي، علي. (۱۹۸۹م). *في أدب الأطفال*. الطبعة الخامسة. القاهرة: مكتبة الأنجلو المصرية.

۷. حسن عبدالله، محمد. (۱۹۹۲م). *قصص لأطفال. أصولها الفنيّة ورؤاها*. القاهرة: العربي للنشر والتوزيع.
۸. _____ (۲۰۰۱م). *قصص الأطفال و مسرحهم*. القاهرة: دار قباء.
۹. حکیمی، محمود و کاموس، مهدی. (۱۳۹۳ش). *مبانی ادبیات کودک و نوجوان*. چاپ سوم. تهران: آرون.
۱۰. حمود، ماجدة. (۲۰۰۰م). *مقاربات تطبيقية في الأدب المقارن*. دمشق: إتحاد الكتاب العرب.
۱۱. رینولدز، کیمبرلی. (۲۰۱۴م). *أدب الأطفال*. ترجمة هبة نجيب مغربي. الطبعة الأولى. القاهرة: هنداوي.
۱۲. سید حسینی، رضا. (۱۳۵۷). *مکتب‌های ادبی*. چاپ اول. تهران: کتاب زمان.
۱۳. الصمادي، امتان عثمان. (۱۹۹۵م). *زکریا تامر والقصة القصيرة*. عمان: المؤسسة العربية للدراسات والنشر.
۱۴. عبدالرحيم، سامر. (۱۴۲۲). *الشخصيات التراثية في أعمال زكريا تامر القصصية*. نابلس: جامعة النجاح الوطنية.
۱۵. عبدالفتاح، إسماعيل. (۲۰۰۰م). *أدب الأطفال في العالم المعاصر*. القاهرة: مكتبة الدار العربي للكتاب.
۱۶. عيد، عبد الرزاق. (۱۹۸۹م). *العالم القصصي لزكريا تامر (وحدة البنية الذهنية الفنية في تمزقها المطلق)*. بيروت: دار الفارابي.
۱۷. فرنی، محمود. (۲۰۰۹م). «جائزة ملتقى القصة القصيرة الأولى تذهب إلى زكريا تامر». *جريدة القدس العربي*. عدد ۶۳۸.
۱۸. الفيصل، سمر روى. (۱۹۹۵م). «الحيوانات المسرجة ومركزات القص الثلاثة عند زكريا تامر». *مجلة الناقد*. العدد ۸۲. صص ۷۴-۷۹.
۱۹. كاميلّ اليسوعي، زُوبرت ب. (۱۴۳۱). *أعلام الأدب العربي المعاصر (سير وسير ذاتية)*. الطبعة الأولى. المجلد الأول. قم: ذوى القربى.
۲۰. ملكيان، مصطفى. (۱۳۹۴). *در رهگذار باد و نكهيان لاله*. جلد دوم. تهران: نگاه معاصر.
۲۱. میرصادقی، میمنت. (۱۳۶۷ش). *عناصر داستان*. چاپ دوم. تهران: انتشارات سخن.
۲۲. نجيب، أحمد. (۱۹۸۳م). *فنّ الكتابة للأطفال*. الطبعة الثانية. بيروت: دار اقرأ.
۲۳. الهيتي، هادي نعمان. (۱۹۷۷م). *أدب الأطفال*. القاهرة: الهيئة المصرية العامة للكتاب.
۲۴. نیازی، شهریار و محمدی، اویس. (۱۳۹۱). «تحليلی روانکاوانه از داستان «سیاه زنگی» از کتاب «شبهه اسب سفید» زکریا تامر». *مجله زبان و ادبیات عربی*. دوره ۴. شماره هفتم. صص ۱۷۸-۲۰۶.

References

- Abdulfattah, E. (2000). *Children's literature in the contemporary world*. Cairo: Al-Arabi Library. [In Arabic].
- Abdulrahim, S. (2020). *Traditional characters in Zakaria Tamer's fictional works*. Nablus: An-Najah National University. [In Arabic].
- Adib, E. (1986). *Members of the union of arab writers in syria and the arab world*. Damascus: Union of Arab Writers. [In Arabic].

- Al-Hadidi, A. (1989). In children's literature (5th ed.). Cairo: The Anglo Egyptian Bookshop. [In Arabic].
- Al-Hiti, H. N. (1977). Children's literature. Cairo: The Egyptian General Book Authority. [In Arabic].
- Al-Jaradi, E. (2011). Zakaria Tamer nails in the wood of the coffins. Damascuc: Union of Arab Writers. [In Arabic].
- Al-Samadi, E. O. (1995). On Zakariya Tamir and his short stories. Oman: Arab Institute for Research & Publishing. [In Arabic].
- Barighash, M. H. (1996). Children's literature (Objectives, Features). Publish: 1th. Beirut: Al-Risala Foundation. [In Arabic].
- Bashur, N. N. (2012). Arab children's literature. Beirut: The Centre for Arab Unity Studies. [In Arabic].
- Campbell, S.J., & Robert, B. (2010). Contemporary arab writers: biographies and autobiographies, Publish: 1th, 1. Qom: Zavel-Ghorba Publications. [In Arabic].
- Eid, A. (1989). The fictional world of Zakaria Tamer (The unity of the artistic mental structure in its absolute rupture). Beirut: Al-Farabi Publishing House. [In Arabic].
- Farni, M. (2009). The first short story forum award goes to Zakaria Tamer. Al-Quds Al-Arabi, 638. [In Arabic].
- Hakimi, M., & Kamoos, M. (2014). Basics of Children and Adolescent Literature. (3rd ed.). Tehran: Aron. [In Persian]
- Hamud, M. (2000). Applied approaches in comparative literature. Damascuc: Union of Arab Writers. [In Arabic].
- Hassan Abdallah, M. (1992). Stories for children, their artistic origins and pioneers. Cairo: Al Arabi Publishing & Distribution. [In Arabic].
- Hassan Abdallah, M. (2001). Children's stories and their theater. Cairo: Dar Quba Publishing and Distribution. [In Arabic].
- Malekian, M. (2015). In the passage of the wind and the guardian of the tulip. (2), Tehran: Negah-e-Moaser Publications. [In Persian]
- Mirsadeghi, M.(1988). Elements of story. Publish: 2th. Tehran: Sokhan Publications.
- Najib, A. (1983). The art of writing for children. Publish: 2th. Beirut: Dar-Iqra Publishing and Distribution Library. [In Persian]
- Reynolds, K. (2014). Children's literature. H. N. Maghribi. Publish: 1th. Cairo: Hindawi. [In Arabic].
- Seyed-Hosseini, R. (1979). Literary schools. Publish: 1th. Tehran: Zaman Books. [In Arabic].
- Tamer, Z. (2010). Neglected tips. Publish: 1th. Beirut: Al-Hadek Group. [In Arabic].
- Alfaisal, S. R. (1995). Saddled animals and the three pillars of shearing according to Zakaria Tamer. *Al-Naqed*, 82, 74-79 . [In Arabic].

- Behroozi, M., & Habibi, A. (2018). Analysis and comparison of the characterization style of novels 'A Sparrow from the East' and 'The Beggar' based on Buziman hypothesis. *Journal of Arabic Language and Literature* 18(1), 1-36. [In Persian].
- Fathi Dehkordi, S., & Hosseini, S. (2021). The semiotic analysis of the characters in the poetry of Muhammad al-Fayturi. *Journal of Arabic Language and Literature* 13(1), 50-72. [In Arabic].
- Niazi, S., & Mohammadi, O. (2012). A psychoanalytic analysis of Zakaria Tamer's the neighing of the white steed. *Journal of Arabic Language and Literature*. 4(7), 178-206. [In Arabic].